



تنزیه و توحید در عرفان حق

شعرای دیگری که خواسته اند به عرفان و حکمت وارد شوند، اکثراً یا خدا را تجسم کرده اند و یا کارشان به وحدت وجود کشیده است که در هر صورت از معارف آل محمد علیهم السلام فاصله گرفته و منحرف شده اند.

اما مرحوم محمد کریم خان کرمانی اع مثنوی خود را با تنزیه پروردگار، شروع میکند، و میگوید:

ای منزّه پرده‌دار پرده‌در	*** **	وی بهر پرده در و از پرده در
چون سرایم من سپاست کان سپاس	** * **	در قیاس است و تو بیرون از قیاس
لایق ذکر ثنایت جز تو کیست	** * **	وز تو جز تو هیچکس آگاه نیست
وصف ما اندر خور اوهام ماست	** * **	ذات تو بیرون ز حد وهمهاست
ما همه در چند و چون و تو برون	** * **	چون درآید وصف تو در چند و چون

و به جای اینکه شروع به توصیف خداوند در قالب معشوق خود بکنند خدا را از هر نوع وصفی منزّه دانسته و جملگی ابیات ایشان در معنی الله اکبر است، چنانچه امام در معنی آن فرمودند **الله اکبر من ان یوصف**.

و به جای اینکه زیبایی خدا را تشبیه به معشوقه های خود کرده و معلمین ادبیات هر عبارت فاحشی را

هم با الهی بودن موضوع بگذرند مرحوم کرمانی اع میفرماید:

کنه تو در پرده حسنت نهان *** نور حسنت آشکارا در جهان
این چه حسن است ای جمیل بيمثال *** کز فروغ نور خود داري جلال
هر که بینم عاشق رخسار تست *** گر چه خود محجوب از دیدار تست
آتش شوق تو اندر سینه‌هاست *** جلوه روی تو در آئینه‌هاست
سوی تو پویند و از کوی تو دور *** حسن تو بینند و از دید تو کور

در این ابیات به نکته دقیقی اشاره میکنند که تا آخر، تمایز راه خودشان را با وحدت وجودی ها مشخص میکنند و آن جدا کردن کنه خداوند با حسن و جمال خداوند است. ذات منزهی برای خداوند قائل میشوند که در پشت حسنی پنهان بوده به طوری که خود آن حسن نیز نوری از آن آشکار است. و منیر این نور ذات خداوند نیست چرا که نباید ذات خدا را قرین و وابسته به چیزی کنیم، چرا که منیر با نور قرین شده و بدون نور منیر معنی ندارد.

و به جای اینکه بگویند: خود اوست لیلی و مجنون و وامق و عذرا... براه خویش نشسته در انتظار خوداست... میفرمایند:

شور مجنون از تو، لیلی آیتی است *** سوز وامق از تو، عذرا آلتی است

از خطا خوانند لیلی را نگار *** وز غلط گویند عذرا بود یار

هر که بینی طالب نیکو بود *** خود نکویی جلوه ز آن رو بود

این چه حسن است ای جمیل بی‌نظیر *** کو فکنده شور در برنا و پیر

نور حسن تست در کون و مکان *** آشکارا از عیان و از نهان

عرش اعظم گشته سرگردان تو *** مانده کرسی واله و حیران تو

آسمانها در هوایت بی‌قرار *** وز زمینها برده هجر تو مدار

سینه خور از غمت بریان شده *** روی مه از شوق تو تابان شده

آتش از شوق جمالت در تب است *** روز خاک از درد هجرانت شب است

باد از سودای تو جولانگر است *** دیده آب از هوای تو تر است

رعد از درد غمت نالان بود *** چشم ابر از شوق تو گریان بود

سوز عشق تو است اندر جان برق *** آتش شوق تو بود در غرب و شرق

روی روز از شوق تو تابان بود *** وز غمت شب تیره و نالان بود

هر کجا روید گیاهی سینه‌چاک *** در هوایت سر برون آرد ز خاک

چشم نرگس باز بر رخسار تو است *** پای در گل سرو از رفتار تو است

لاله را بر دل ز سوز تست داغ *** سنبل از درد تو افسرده دماغ

هر کجا جنبنده گشته روان *** باشدش از عشق روی تو روان

طایری هر جا که در پرواز شد *** در هوای تو پر او باز شد

ماهیان غرقند در دریای شوق *** مرغ را در گردن از عشق تو طوق

طایران را آشیان در کوی تست *** ناله‌شان از درد هجر روی تست

بلبل از گل طالب رخسار تست *** قمری از سرو عاشق رفتار تست

جمله عالم اسیر حسن تست *** درد ایشان جمله درد حزن تست

سر حب تست در کون و مکان *** کو فکنده شورشان در جسم و جان

جملگی سرمست صهبای تواند *** جملگی در وجد و شیدای تواند

هر یکی چون شیشه و حسنت چو می *** نیست پیدا غیر حسن تو ز وی

و دوباره اصرار دارند که این مخلوقات و اثر و مؤثرها هیچکدام خداوند نیست بلکه همه آلات و اسباب و نشانه‌ها و آیینه‌هایی هستند و نه حتی نشانه‌ای از ذات خدا بلکه نشانه‌ای از همان حسنی هستند که خود پرده‌ای است برای خدا.

انشاء الله ادامه شعر را در هفته بعد مرور میکنیم...

معنی لغات:

صهبا: شراب سرخ